**مدت: 42**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمدلله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

رسیدیم به اشکال چهارم در روایت مورد بحث.

اشکال چهارم این بود که مرحوم شیخ قدس سره در استبصار در ذیل حدیثی که رواتش همین روات هستند فرموده است که:

رُوَاةَ هَذَا الْخَبَرِ كُلَّهُمْ عَامَّةٌ وَ رِجَالُ الزَّيْدِيَّةِ وَ مَا يَخْتَصُّونَ بِرِوَايَتِهِ لَا يُعْمَلُ بِهِ عَلَى مَا بُيِّنَ فِي غَيْرِ مَوْضِع‏.

بنابراین، این روایت محل اشکال واقع می‌شود چون رجالش همه عامه هستند و زیدیه هستند و مایختصون بروایته لایعمل به.

از این شبهه هم ممکن است به دو نحو جواب داده بشود. جواب اول این است که این مبنا پذیرفته شده نیست. درسته نظر شیخ طوسی قدس سره علی ما افاده در عدة و در فقه‌شان همین طور است اما این مبنا ناتمام است. ادله حجیت شامل این‌ها هم می‌شود در صورتی که ثقه باشند ولو ما اختص بروایته باشد. ادله حجیت خبر واحد شامل این‌ها هم می‌شود. حتی کافر حربی به قول خود ایشان این‌ها که حالا مسلم هستند. کافر حربی هم اگر ثقه باشد دارد إخبار می‌کند علی مسلک التحقیق قولش حجت هست. بنابراین، این اشکال البته مبنایی است، جوابش هم جواب مبنایی است علی ما بیّن فی الاصول.

جواب دوم این است که مایختصون بروایته چیه معنایش؟ حالا مبنا را بپذیریم. یعنی خود این مفاد به همین شکل و خصوصیاتی که دارد باید دیگران هم روایت کرده باشند؟ یا نه این مضمون، این مفاد. دیگران هم از شرع نقل می‌کنند یا قائلند به این که در شرع این مفاد هست. اگر این دومی باشد خب این لایختصون بهذا، برای خاطر این که گفتیم این مسأله که طهارت ولد کافری که مسلمان شده است ادعای سیره بر آن شده، ادعای اجماع شده، بسیاری از بزرگان قائلند، بعضی روایات دیگر ولو ضعیف هستند مشتمل بر این هست. یعنی این مطلب را دارد. حالا آن‌ها ضعف سند دارد. ولی اختصاص ندارد به روایت. دیگران هم گفتند ولو حجت هم نباشد. یعنی همین مقدار کفایت می‌کند. یک وقت هست که هیچ کس حتی آدم ضعیف هم نقل نکرده فقط این‌ها نقل کردند. یک وقت نه همین حرف را دیگران هم گفتند ولو این که حالا دیگران جوری نیستند که وثاقت‌شان برای ما ثابت باشد. تفرد ندارند. آن که مسلّم است اگر قائل بشویم این است که اگر این عامه یا زیدیه و فِرق باطله به یک چیزی تفرد دارند. به یک چیزی که اصلاً هیچ اثری در کلمات دیگر در آن نیست اصلاً. خب این جا انسان ممکن است بگوید که حدس می‌زند که ساخته و پرداخته خود این‌ها است. اما اگر نه یک ملائمی، یک نظائری، اشباهی از آن در کلمات دیگران هم هست ولو این که حجت نیست آن‌ها هم ثقه نیستند، ما نمی‌شناسیم ولو امامی هستند ولی ثقه نیستند. این‌ جاها دیگه حجت است. و ظاهر مطلب این است که مقصود این جور جاها باشد. فلذا خود شیخ طوسی قدس سره در ذیل این روایت مورد بحث چنین اشکالی نفرموده که این‌ها متفرد هستند و الا همان مطلب آن جا باید این جا هم می‌فرمود.

سؤال: ؟؟؟

جواب: یا مجهول است. ببینید آن جا که هیچ کی نگفته، حتی دروغگوها هم نسبت ندادند یعنی آن‌ها هم تأبی کأنّ دارند. که این یک چیزی است که نمی‌شود گفت. دروغگو هم یک حرفی می‌زند که بشود یک خرده پذیرفت. ولی دروغگو بیاید مثلاً بگوید قال رسول الله(ص) الان شب است. خب می‌‌گویند خودت دروغ می‌گویی. همه می‌فهمند. باید یک چیزی بگوید که آدم‌هایی که خیلی وارد نیستند کلاه سرشان برود و احتمال بدهند که بله... حالا اگر یک چیزی است که هیچ کس نگفته به قول آقای حائری قدس سره یک ملا مرده هم نگفته در فقه. یک ملا مرده هم نگفته. ایشان می‌گویند قم که درس... توی فیضیه شاید درس‌شان بوده مرحوم کاظمینی صاحب همین فوائد الاصول تقریرات آقای نائینی ایشان یک سفری برای مشهد مشرف شدن به مشهد قم آمده بوده. می‌آید در درس آقای حاج شیخ شرکت می‌کند. آقای حاج شیخ یک مطلبی را طبق ادله تمام می‌کند ولی فتوا نمی‌دهند آن آقا از آن دور نشسته بوده می‌گویند جهوری الصوت هم خیلی بوده مرحوم آقای کاظمینی آن جا عرض می‌کند خدمت آقای حاج شیخ که چرا فتوا نمی‌دهید اذا ؟؟؟ الدلیل ؟؟ و الانفرار. وقتی دلیل با ما مساعد است. آقای حاج شیخ می‌فرماید آخه یک ملا مرده هم نگفته. که ما دل‌مان به آن خوش باشد بگوییم یک نفر دیگه هم گفته. هیچ کس چنین حرفی را نزده حالا ما درسته ادله را که ملاحظه کردیم به این طور به ذهن‌‌مان آمده ولی یک فتوایی است که هیچ کس نگفته. حالا یک وقت هیچ کس نگفته این زیدی، این سنی می‌آید می‌گوید قال الصادق(ع) این جا خیلی مستبعد است. اما یک حرفی است توی زبان‌ها هست، شیعه‌ها هم گفتند حالا ولو شیعه‌هایی دارند می‌گویند که ما وثاقتش برایمان روشن نیست. مجهول است برای ما این جا بگوییم خب لعل راست گفتند آن‌ها هم که گفتند این هم یک مطلب غریب متفردی نیست. جای آن حرف شیخ طوسی ولی آن فرمایش شیخ طوسی که ؟؟؟ خبر واحد تمام نیست مبنائاً‌ فلذا آقایان نمی‌پذیرند. می‌گویند متفرد هم باشد ولی وقتی وثاقتش ثابت است، امانتداری و راستگویی‌اش ثابت است خب حالا متفرد باشد اشکالی ندارد. این جواب اول بود.

جواب دوم این است که حالا کسانی که این حرف را هم می‌زنند کجا می‌گویند آن جایی می‌گویند که واقعاً تفرد باشد. هیچ کس دیگه نگفته باشد. به هیچ نحوی اسناد به شریعت داده نمی‌شود. اما جایی که هم ادعای اجماع دارد می‌شود هم ادعای سیره دارد می‌شود، هم با بعضی از غیرموثقین از شیعه گفتند حالا که آن‌ها تنهایی به درد ما نمی‌خورد. حالا یک آدم ثقه سنی دارد می‌آید می‌گوید که فرض این است که این سنی وثاقتش ثابت است. فرض این است که این زیدی راستگویی‌اش ثابت است. به خاطر شهادت شهود. خب این جا دیگه آن حرف هم نمی‌آید. پس مبنائاً اشکال دارد، بنائاً هم این حرف اشکال دارد.

و اما اشکال بعدی که آن اشکال بعدی مشکل‌تر است از اشکال قبل.

سؤال: ؟؟؟

جواب: آن فقط یکی‌شان بود آخه. همان جناب حسین بن علوان بود که احتمالاً شیعه بود. ولی بعدی‌ها این جوری است.

اشکال بعدی این بود که این روایتی که در استبصار هست یک مضمونی این را روایت کردند که آدم می‌داند دروغ است. امیرالمؤمنین در عهد رسول الله(ص) که نه تقیه‌ای هست، نه چیزی هست اول اسلام آن زمان این روایت دارد می‌گوید ایشان به جای مسح پا را شستند. پیغمبر(ص) هم تقریر کردند و بعد هم فرمودند لای انگشتانت را هم بشور که اگر این کار را بکنی لاتخلل النار. این معلومه این دروغه علی مسلک اهل‌بیت. این‌ها راوی یک چنین حرفی هستند. خب حالا که این‌ها راوی یک چنین حرفی هستند چند تا تالی دارد این.

یک، آدم از حرف‌ این‌ها دیگه اطمینان پیدا نمی‌کند. آدم‌هایی که چنین حرف‌هایی را نقل می‌کنند. پس اطمینان عرفی و نوعی در کلام این‌ها نیست. پس کلام این‌ها، خبر این‌ها واجد کاشفیت نوعیه که ملاک حجیت خبر واحد است نیست. و هکذا این خبر مورد سیره عقلایی نیست. چنین آدم‌هایی. این یک تالی.

تالی دوم این است که خب با نقل این حرف ما علم اجمالی پیدا می‌کنیم که یکی از این من وقع فی السند دروغ باشد. حالا این دروغ را یا آن عمرو بن خالد واسطی بسته، زید که نمی‌شود گفت دروغ گفته. به زید بن علی... ائمه علیهم السلام سلامتش را و درستی‌اش را تضمین کردند فلذا زید بن علی مسلّم است که از ثقات اصحابنا است و از امامزاده‌های بسیار بسیار عظیم الشأن است و به حسب روایات معتبره حضرت فرمود ایشان اگر موفق شده بود در آن جهاد و انقلابی که داشت ایشان اگر موفق شده بود این را به ما واگذار می‌کرد برای خودش این کار را نکرد.

خب پس زید بن علی که نمی‌شود گفت. این دروغ را یا این عمرو واسطی که بلاواسطه از ایشان نقل می‌کند گفته، یا این حسین بن علوان گفته، یا آن منبه بن عبدالله گفته، ابوالجوزاء. یا آن ابوجعفری که از این نقل کرده و قبلی‌اش هست. این‌ها. باید یکی از این‌ها باشد. شیخ طوسی هم که معلوم است دروغ نمی‌بندد. خب آن اجلاء که می‌دانیم از آن‌ها خیال‌مان راحت است که دروغ جعل نمی‌کنند. این‌هایی که حالا یک جورهایی داریم درست می‌کنیم وثاقتش را نمی‌شناسیم علم اجمالی می‌گوید این‌ها لابد دروغ گفتند. این علم اجمالی به دروغ گفتن این‌ها باعث می‌شود آن توثیقات هم اشکال پیدا می‌کند. چون علم داریم دروغ گفتند دیگه. صدر منهم الکذب. پس بنابراین ولو ابن فضال گفته عمرو بن خالد واسطی ثقةٌ اما آن روایت است این درایت است. آن دارد می‌گوید ثقةٌ ولی ما دروغ از او دیدیم. این حالا یا متعیّناً یا به علم اجمالی. درسته ابن عقده گفته حسین بن علوان ثقةٌ یا علی بن ابراهیم به آن شهادت عامش گفته ثقةٌ و یا حالا نجاشی فرموده باشد ثقةٌ بنابر این که ثقةٌ به ایشان برگردد نه به برادرش. اما ما چه کار کنیم بعد از این که علم تفصیلی یا اجمالی داریم که این دروغ از ایشان صادر شده. ما خودمان داریم می‌بینیم که دروغ دارد می‌گوید. یا اجمالاً یا تفصیلاً. و باز ما منبه بن عبدالله را می‌گفتیم که چی؟ می‌گفتیم نجاشی گفته این صحیح الحدیث است با این که چنین حدیثی را نقل کرده. این چه جوری حدیثی است. چه طور این جور حدیثی که معلوم است لم یصدر من علیٍ(ع) و لم یصد من رسول الله(ص) چطور این آدم صحیح الحدیث است. صحیح الحدیث است معنا کردند محقق خویی به این که یعنی از احادیثش مطابق با واقع است. مطابق واقع یعنی صادر شده از معصوم نه این مطابق با لوح محفوظ. این چه جور می‌شود؟ پس بنابراین وجود این حدیث حتی در شهادت نجاشی به این که ایشان صحیح الحدیث است اشکال وارد می‌کند. همه این‌ها خراب می‌شود. این اشکال که اشکال اخیر باشد خب پس خیلی تالی‌های متعدد و مخربی دارد. نه تنها این جا کار ما را خراب می‌کند اگر حسین بن علوان در یک سند دیگر مطلب دیگری باشد مال باب صلات مثلاً منبه بن عبدالله در جای دیگری باشد و هکذا عمرو بن خالد واسطی این‌ها به واسطه این دروغ این جا و این که ما علم اجمالی پیدا کردیم یکی از این سه نفر دروغ درست کردند یا چهار نفر، یا پنج نفر، همه این‌ها اشکال پیدا می‌کند و هر جا، در هر سندی، هر روایتی باشند دیگه اشکال پیدا می‌شود. و آن توثیقات دیگه به درد نمی‌خورد. برای این که اگر چهار نفر که توثیق داریم ما علم اجمالی پیدا کردیم یکی از این توثیق‌ها باطل است خب همه‌اش به زمین می‌خورد دیگه.

آیا راه تخلصی برای این وجود دارد یا نه؟ یمکن التخلص به این اموری که عرض می‌کنیم.

1ـ اینکه این روایت خودش ثابت نیست. سند این روایت خودش ثابت نیست. چرا؟ چون شیخ رضوان الله علیه در استبصار این طور فرموده:

فَأَمَّا مَا رَوَاهُ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُنَبِّهِ...

آن که در این سند است عبیدالله بن المنبه است. آن که نجاشی شهادت داد عبدالله بن المنبه است.

سؤال:؟؟؟

جواب: بله منبه بن عبدالله. ببخشید.

پس این عبیدالله بن المنبه است. آن از حسین بن علوان آن عن عمرو بن خالد، آن عن زید بن علی. بنابراین باید ثابت باشد که این حرف را حسین بن علوان و عمرو بن خالد واسطی از زید بن علی، عن علیٍ(ع) نقل کردند. عن آبائه عن علیٍ(ع). وقتی عبیدالله بن المنبه معلوم نیست کیه، وثاقت ایشان روشن نیست پس اصلاً ثابت نمی‌شود.

سؤال:؟؟؟

جواب: شیخ طوسی کجا می‌شناخته. سندی را دارد نقل می‌کند.

سؤال: می‌شناخته که گفته زیدیه است.

جواب: زیدی بودنش را می‌شناخته. تازه معلوم نیست این رجال که نقل کرده مقصودش شاید از حسین بن علوان مقصودش هست. از آن جا به بعد شاید مقصودش است.

بنابراین این اشکال اول. ولو این که نسخه بدل هم دارد. فی نسخة الدال و المطبوعه عبدالله ولی باز بالاخره عبدالله بن المنبه می‌شود. نه المنبه بن عبدالله.

سؤال: امکان ندارد؟؟؟؟

جواب‌: نه امکان دارد ولی ثابت نیست. یک احتمال نیشقولی است.

این تخلص اول.

سؤال: ؟؟؟

جواب: نمی‌دانم شاید داشته باشد.

2ـ راه تخلص دوم

تخلص دوم این است که درسته این مطلب ناتمام است و لکن همان طور که شیخ طوسی فرمود فهذا خبرٌ موافقٌ للعامه و قد ورد مورد التقیة.

این‌ها معلوم نیست دروغ جعل کرده باشند. ما علم به دورغ جعل کردن این‌ها پیدا نمی‌کنیم چون ممکن است این تقیتاً بوده. إن قلت که آخه این زمان پیامبر تقیه تصور ندارد آن جا. هنوز مذاهب عامه درست نشده بوده که آن‌ها بگویند به جای مسح غسل بگویند و تقیه شده باشد.

جواب این است که این تقیه در فعل امیرالمؤمنین نیست. این تقیه از ائمه بعد است. یعنی امام سجاد(ع) تقیتاً چنین حرفی را نقل کرده باشد.

سؤال: ؟؟؟

جواب: تقیه برای همین است. تقیه یا باب توریه است، یا کذب مصلحت‌دار است.

سؤال: خود روات چی؟

جواب: تقیه حقیقتش این است دیگه. در باب تقیه کسی که تقیه می‌کند یا توریه می‌فرماید یا دروغ مصلحت‌آمیز می‌فرماید.

سؤال: ؟؟؟

جواب: بله ما چه می‌دانیم اوضاع چه جور بوده. این قدر گاهی سخت و مسائل تقیه این قدر سخت بوده ما الحمدلله توی جایی زندگی کردیم و در جمعیتی زندگی کردیم که این مسائل نیست. اما وقتی مکتنف باشد به آن دشمنان آن چنانی شما برو توی داعش بخواهی باشی یا توی این وهابی‌های کذایی بخواهی باشی آن جا باید اصلاً یک چیزهایی را بسازی بگویی که آن‌ها خیال کنند باید شما صددرصد. امیرالمؤمنین هم این کار را می‌کرد، پیغمبر هم این کار می‌کرد. امیرالمؤمنین که شما می‌گویید این جوری وضو می‌گرفت. پیغمبر هم گفت بارک الله باید این کار بکنی. باید این جوری بگویی تا او صد درصد بگوید این از آن سنی‌های قطعی مسلّم است. تا این که کار به شما نداشته باشند.

پس این که شیخ طوسی فرموده این ورَدَ مورد التقیة مقصودش این نیست که واقعاً امیرالمؤمنین تقیتاً انجام داده. نه یعنی آباء زید یا نه خود زید، خود زید برای این که وانمود بکند که من ... بابای من را که قبول دارید دیگه امام سجاد است. علی بن حسین را که این‌ها قبول دارند. ایشان نقل می‌کرد از پدرش امام حسین(ع) ایشان هم نقل می‌کرد از امیرالمؤمنین که این جور وضو می‌گرفت. تقیتاً ممکن است زید بن علی... پس مقصود شیخ که می‌فرماید این ورد مورد التقیة این نیست که واقعاً امیرالمؤمنین این کار را تقیتاً انجام داده. نه می‌خواهد بفرماید که نقله که زید بن علی است. اگر زید بن علی ممکن است خودش تقیتاً یک چنین حرفی را ساخته باشد. إما توریةً و إما کذباً ذا مصلحة. و یا این که امام سجاد فرموده باشد که آن مستبعد است البته. بیشتر آدم به ذهنش می‌آید اگر تقیه‌ای باشد از ناحیه زید بن علی باشد. حالا از ناحیه امام سجاد(ع) هم باشد لابأس. از ناحیه امام حسین(ع) هم باشد لابأس و بعید البته می‌نماید که از ناحیه سید الشهداء(ع) باشد. چون عصر سید الشهداء هنوز عصر این جوری نبوده که تقیه در فروعات این چنین ولی به خلاف عصر امام سجاد به خصوص اواخر امام سجاد(س) آنجا چرا. چون فتاوی عامه و مسالک آن‌ها این‌ها دیگه نزج پیدا کرده بوده. فلذا است که بله از اواخر به خصوص عصر امام سجاد و بعد عصر امام باقر و بعد عصر امام صادق علیهم السلام این بوده. دیگه اوجش در عصر امام کاظم(ع) هست که این قدر تقیه سخت بوده که الرجل البغدادی تعبیر می‌کردند از امام کاظم(ع). العبد الصالح الفقیه... اصلاً نام نمی‌توانستند ببرند. چون سیطره فقه آن‌ها و فقهای آن‌ها جوری بوده که اصلاً شیعه نمی‌توانسته اسم امام را ببرد. الرجل البغدادی، انسان واقعاً خون باید گریه کند. که امام معصوم این جور وضعیت مسلمین را جوری بکنند که نمی‌شود نام امام معصوم را برد و بگوید الرجل البغدادی. الرجل، این جور از او تعبیر بکنند.

خب بنابراین وقتی که احتمال تقیه در این جا بود کما افاده الشیخ طوسی قدس سره ما علم پیدا نمی‌کنیم به دروغ. این‌ها دروغ نبستند این‌ها راست گفتند که زید بن علی چنین حرفی زده. ولی او للتقیه ممکن است فرموده باشد.

پس بنابراین درست است این مفاد، مفادی است که جزم داریم لم یصدر من علیٍ(ع) و لم یقره الرسول(ص) این را جزم داریم. اما این که این‌ها دروغ گفتند لازمه این حرف نیست برای این که ممکن است این متوسط که زید بن علی یا امام سجاد(ع) باشد تقیتاً فرموده باشند.

تقیه هم البته همین است. مطلب خلاف واقع گفتن است یعنی عبارتی که مفادش خلاف واقع است. حالا آن عبارت را یا به نحو تقیه و دروغ مصلحت‌دار یا به نحو توریه. که در محل خودش بحث شده که تقیه آیا توریه است یا دروغ مصلحت‌دار است. یا هر دو می‌تواند باشد.

سؤال: ؟؟؟

جواب: زید بن علی نیاز ندارد به تقیه. توی یک عده خراب و دشمنان ناصبی معاند اهل بیت قرار گرفته خب می‌خواهد بگوید من که شماها را قبول دارم. من که منکر شماها نیستم. موضع ما هم همین است. پدرم نقل می‌کرد برساند به رسول خدا که ببینید.... برای فرار از این که آن‌ها نکشندش. خب آن‌ها که.. الان هم همین جور هستند. الان این‌ها نمی‌دانید شما این خبیث‌ها... من یک طلبه به خدمت شما عرض شود که با ما همکاری می‌کرد در امتحانات پاکستان رضوان الله علیه این مستبصر شده بود و طلبه فاضلی بود خیلی عربی‌اش خوب بود. یعنی ادبیات عربی‌اش خیلی عالی بود ما می‌دادیم به او می‌نوشت. این یک سفری رفت محل‌شان آن جا خب گرفتند مثله‌اش کردند آن جا. همان قوم و خویش‌هایش مثله کردند او را برای عناد که چرا رفتی شیعه شدی. این طوری هستند آن‌ها.

خب به خدمت شما عرض شود که این جواب از این اشکال هم پس تخلص می‌توانیم بکنیم از این اشکال اخیر. قهراً این اشکال اخیر وقتی تخلص کردیم آن علم اجمالی دیگه از بین می‌رود آن توالی فاسد همه فاسد می‌شود و دیگه لایترتب. فتحصل.

سؤال: ؟؟؟

جواب: آن‌ هم امکان دارد که تقیتاً گفته باشند. یعنی قدحی به آن‌ها وارد نمی‌شود. اگر احتمال تقیه بدهیم. آن هم احتمال دارد در حسین بن علوان... البته حالا آن آمده باشد. حالا احتمال بدهید بینکم و بین الله آن هم اشکالی ندارد.

خب پس تحصل که این سند درست شد.

سؤال: ؟؟؟

جواب: نه دیگه ما علم اجمالی داریم اگر آن درست می‌شد علم اجمالی داریم یا حسین بن علوان دروغ گفته یا آن واسطی دروغ گفته، یا روای از آن که ابوالجوزاء دروغ گفته.

سؤال: ؟؟؟

جواب: بله چون به وثاقتش علم اجمالی داریم بالاخره یکی از این‌ها آن شهادت‌ها هم باطل است دیگه.

سؤال:؟؟؟؟

جواب: نه علم اجمالی منحل نمی‌شود. ببینید علم اجمالی پیدا کردیم که اگر حسین بن علوان دروغ گفته پس آن شهادت ابن عقده که می‌گوید حسین بن علوان ثقه است باطل است.

سؤال: ؟؟؟

جواب: همین اگر دیگه. اطراف علم اجمالی اگر است.

سؤال: ؟؟؟

جواب: نه لازم نیست با هم دیگه باشند. ببینید این جور شد ما علم اجمالی پیدا کردیم یا شهادت نسبت به این باطل است، یا شهادت نسبت به آن، یا شهادت نسبت با آن.... باطل است. این شهادت که توی کتب رجال داده شده به وثاقت این‌ها یکی از این شهادت‌ها خلاف واقع است. وقتی که این جوری شد پس این شهادت‌های موجود در کتب رجال ساقط می‌شود پس این افراد برای ما دیگه شهادت به وثاقت و حجتی ندارند. وقتی نداشتند اگر در یک سندی واقع شدند به درد ما نمی‌خورد.

سؤال: ؟؟؟

جواب: نه دیگه حد اوسط چه جوری؟ خطا کرده آمده این... این‌ها دیگه واقعاً معجزه می‌خواهد که چنین خطایی بشود و....

بعد به خدمت شما راه دیگر .... پس این سند شیخ رضوان الله علیه، شیخ طوسی این سند ایشان تمام است. و می‌توانیم بگوییم حجت است به آن اعتماد کنیم.

راه دیگری داریم برای تصحیح این روایت و آن این است که جناب صدوق رضوان الله علیه این روایت را در فقیه جلد سوم، صفحه 92 از چاپ اسلامیه، حدیث 343 این جوری نقل می‌کند:

قَالَ عَلِيٌّ ع إِذَا أَسْلَمَ الْأَبُ جَرَّ الْوَلَدَ إِلَى الْإِسْلَامِ فَمَن‏ أَدْرَكَ مِنْ وُلْدِهِ دُعِيَ إِلَى الْإِسْلَامِ فَإِنْ أَبَى قُتِلَ وَ إِنْ أَسْلَمَ الْوَلَدُ لَمْ يَجُرَّ أَبَوَيْهِ وَ لَمْ يَكُنْ بَيْنَهُمَا مِيرَاث‏.

پس صدوق به نحو جزم می‌گوید قال علی(ع). بنابراین آن مسلکی که عرض کردیم مرسلات جزمیه این بزرگانی که احتمال حسیت در إخبارشان می‌رود و احتمال حسیت نیشقول نیست در باره آن‌ها، کافی است و حجت است. بنابراین طبق آن مسلک این راه هم وجود دارد. دیگه ایشان فرموده قال علی(ع).

صاحب وسائل قدس سره وقتی این روایت را در باب هفتاد، از شیخ طوسی نقل کرده فاته که بگوید رواه الصدوق. فلذا فقیهی که فقط به این جا نگاه می‌کند و به مدارک نگاه نمی‌کند، به جاهای دیگه مراجعه نمی‌کند خب این جا ندارد. و اگر اشکالی در سند شد دیگه این را متوجه نمی‌شود. فلذا این جا مرحوم صاحب وسائل ندارد و رواه الصدوق. من این کنارش نوشتم فرواه الصدوق فی الفقیه و قوله و قال علی(ع). ولی همین روایت را، همین روایت صدوق را مرحوم صاحب وسائل در باب سه، از ابواب حد مرتد، حدیث هفتم نقل فرموده و الان از خاطرم رفته مراجعه بفرمایید که آن جا هم فاته که بگوید شیخ طوسی با سند مسند نقل کرده یا نه. یا آن جا دیگه ذکر کرده. این یادم نیست الان. مراجعه بفرمایید. اما این جا که الان همین فتوکپی هستش این جا فاته که بفرماید که صدوق روایت کرده. آن جا از صدوق نقل کرده اما فاته که بگوید شیخ طوسی هم نقل کرده آن جا یا نه؟ این را الان یادم نیست که آن جا این طوری هست یا نه.

بنابراین، این هم راه دیگری است برای این که ما این روایت را معتبر بدانیم. حالا کسانی هم که حالا این راه را به آن جازم نیستند مؤید هست که وقتی شخصیتی مثل جناب صدوق اسناد جزمی داده و در اول کتابش هم گفته که احکم بصحة هذا الحدیث و افتی به. در اول فرموده. و فرموده است در اول کتابش که این روایاتی که من در من لایحضره الفقیه می‌آورم همه آن‌ها در کتب مشهوره اصحاب که علیه المؤول و الیه المرجع ذکر شده و خود این که یک روایتی در کتابی که مؤول شیعه است. و مرجع شیعه است ذکر بشود خودش بر اعتبارش تأیید می‌کند اعتبارش را. بنابراین مجموع این امور باعث می‌شود که ما به اعتبار این روایت و حجیت این روایت استیثاق پیدا بکنیم. بنابراین این روایت هم دلالت می‌کند فتحصل که بحمدالله در مقام اول که بحث در این بود که آیا ولد کافری که آن کافر مسلم شود یتبعه فی الطهاره ام لا؟ حجت پیدا کردیم بر این که بله یتبعه فی الطهارة.

خب این جا همان طور که گفتیم مقام بعد در شرائط است که آیا این طهارت مشروط به شرایطی هست یا نه؟

مجموعاً در کلمات که تفحص کردیم 9 شرط حداقل برای این پیدا شده، گفته شده که باید بررسی کنیم ببینیم آیا این شرائط تمام است یا تمام نیست. ولکن قبل از این که آن شرایط را بیان بکنیم چون الان همه آقایان مستحضر روایات و مبانی این بحث هستند ما آن سه مقام باقی مانده را هم بحث کنیم که شرایط دیگه مال چون همه هست یک کاسه بشود شرایط.

مقام دوم این است که اگر أم مسلمان شد، اب مسلمان شد اما ام مسلمان شد آیا این جا باز ولد تابع أم می‌شود در طهارت و اسلام یا این که نه.

خب این هم معروف بین فقهاء و ماتن هم فتوا داده معروف بین فقها این است که بله همان طور که اگر أب مسلمان شد ولد تابع او می‌شود در اسلام و در طهارت اگر أم هم مسلمان شد همین طور است. خب دلیل بر این مسأله چیه؟ آن ادله‌ای که قبلاً خواندیم آیه مبارکه که «وَ الَّذينَ آمَنُوا وَ اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإيمانٍ أَلْحَقْنا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ...»[[1]](#footnote-1) این آیه شریفه اگر استدلال به آن تمام بود که گفتیم تمام نیست قهراً شامل أم هم می‌شود. درست است «الذین» موصولی است که برای مذکر است ولی این موارد از باب تغلیب است دیگه و قهراً هرچه که در قرآن «و الذین آمنوا» «متقین»، این‌ها ذکر می‌شود شامل خانم های متقیات و خانم‌هایی که ایمان آورده‌اند شامل آن‌ها هم می‌شود. بنابراین‌ آیه شریفه اگر استدلال به آن تمام بود شامل آن‌ هم می‌شود و این مورد را هم می‌توانست شامل بشود. و لکن استدلال به آیه تمام نیست.

آن راویت... اما سنت آن حدیث اولی که در سنت به آن استدلال شد که «كلّ مولود يولد على الفطرة إلّا أنّ أبويه يهوّدانه و ينصّرانه و يمجّسانه» اگر استدلال به این روایت هم تمام بود ابویه فرموده. خب یکی پدر است، یکی مادر است دیگه ابویه. بنابراین شامل می‌شود ولی اشکال این است که گفتیم استدلال به این حدیث تمام نیست.

حدیث بعد «الْإِسْلَامُ يَعْلُو وَ لَا يُعْلَى عَلَيْه‏» اگر استدلال به این تمام باشد خب همان طور که در پدر می‌توانیم به این استدلال کنیم در مادر هم می‌شود. و لکن گفتیم استدلال به این حدیث تمام نیست.

حدیث بعدی که «المؤمن یعلو و لا یعلی» آن هم اگر استدلال تمام باشد ظاهر این که المؤمن از باب تغلیب گفته شده بنابراین اگر استدلال تمام بود در مورد أم هم می‌شد گفت ولکن الاستدلال گفتیم ناتمام است.

حدیث بعدی حدیث حفص بن غیاث بود که این طور گفت «أَبَا عَبْدِ اللَّهِ(ع) عَنِ الرَّجُلِ مِنْ أَهْلِ الْحَرْبِ إِذَا أَسْلَمَ فِي دَارِ الْحَرْبِ وَ ظَهَرَ عَلَيْهِمُ الْمُسْلِمُونَ بَعْدَ ذَلِكَ فَقَالَ إِسْلَامُهُ إِسْلَامٌ لِنَفْسِهِ وَ لِوُلْدِهِ الصِّغَارِ وَ هُمْ أَحْرَار» این روایت خب شامل نمی‌شود چون سؤال سائل عن الرجل است من اهل الحرب اذا اسلم. امام هم جواب همین را دادند. الغاء خصوصیت هم نمی‌توانیم بکنیم لعل خصوصیت داشته باشد. قیاس هم که باطل است فی مذهبنا بنابراین، این روایت برای پدر خوبه ولی استدلال برای أم نمی‌شود کرد.

حدیث بعد صحیحه عبدالله بن سنان بود که «مَا أُحِبُّ لِلرَّجُلِ الْمُسْلِمِ أَنْ يَتَزَوَّجَ الْيَهُودِيَّةَ وَ لَا النَّصْرَانِيَّةَ مَخَافَةَ أَنْ يَتَهَوَّدَ وَلَدُهُ أَوْ يَتَنَصَّر» خب این روایت را هم گفتیم استدلال به آن ناتمام است اگر هم تمام باشد باز ما أحب للرجل المسلم. بنابراین نمی‌توانیم استدلال کنیم برای أم به این حدیث شریف.

سؤال: ؟؟؟

جواب: شاید به درد نمی‌خورد.

سؤال: ؟؟؟

جواب: نه آیه روشن است. آیه معلوم است تمام آیات ایمان و متقین و این‌ها معلوم است که مرد و زن یکی است.

سؤال: ؟؟؟ اگر مختص به مرد باشد باید چه جور می‌گفت؟

جواب: باید همین جور می‌گفت اما آن جا از فهم کل و روایات أخر و مجموع آن چه که در شریعت وارد شده می‌فهمیدیم اختصاص ندارد. آیاتی که راجع به فوائد ایمان دارد می‌گوید، تقوا دارد می‌گوید این‌ها فرقی نمی‌کند. از خارج فهمیدیم در آن جا که آیات شریفه مطلق است، مال همه است.

و اما روایت بعدی روایت أبان بود «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ(ع) فِي الصَّبِيِّ إِذَا شَبَّ فَاخْتَارَ النَّصْرَانِيَّةَ وَ أَحَدُ أَبَوَيْهِ نَصْرَانِيٌّ أَوْ مُسْلِمَيْنِ (یا جمعیاً مسلمین) قَالَ لَا يُتْرَكُ وَ لَكِنْ يُضْرَبُ عَلَى الْإِسْلَام‏» این روایت گفتیم دلالت می‌کند. شیخنا الاستاد آقای آشیخ جواد تبریزی قدس سره به این روایت استدلال کرده بودند. این استدلال این بود که یک بچه‌ای شاب می‌شود، جوان می‌شود فاختار النصرانیه و حال این که احد ابویه نصرانی. یکی از پدر و مادرش نصرانی هستند. حضرت فرمود لایترک و لا یضرب. خب با آن مقدمه خارجی که از خارج اطلاع داریم که می‌دانیم این ضرب مال کجاست؟ مال بچه‌ای که مسلم باشد حقیقتاً أو حکماً بعد، بعد البلوغ. اما اگر مسلم نیست، پدر و مادرش کافر هستند او هم کافر است خب بعد از بلوغ آمده این جور گفته این جور حکمش نیست. یا همین جور کافره. چون این حکم به حسب ادله دیگر می‌دانیم مال جایی است که یا اسلام واقعی داشته باشد یا حکمی، بنابراین، این روایت دلالت می‌کند بر این که اگر مادرش هم مسلمان باشد حکمش همین است. پس معلوم می‌شود مسلمان حکمی است. از این روایت می‌شود استدلال... به این روایت شریفه می‌توان استدلال کرد برای این که اگر مادر هم مسلمان باشد این هم مسلم حکمی است فلذا لایترک.

روایت بعدی راویت عبید بن زراره بود «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ(ع) فِي الصَّبِيِّ يَخْتَارُ الشِّرْكَ وَ هُوَ بَيْنَ أَبَوَيْهِ قَالَ لَا يُتْرَكُ وَ ذَلِكَ إِذَا كَانَ أَحَدُ أَبَوَيْهِ نَصْرَانِيّا» یعنی یکی از پدر و مادرش نصرانی باشند. به قول مرحوم مجلسی یعنی و کان الآخر مسلماً. خب بنابراین، این روایت هم به همان تقریب استدلالی که بیان کردیم آن جا این روایت مبارکه هم برای استدلال خوبه.

و اما روایت اخیر که همین روایت مورد بحث‌مان بود. همین روایتی که این چند روز داشتیم از آن بحث می‌کردیم. این روایت چی می‌شود به آن استدلال بکنیم یا نه؟

این روایت خب این جوری بود: «إِذَا أَسْلَمَ الْأَبُ جَرَّ الْوَلَدَ إِلَى الْإِسْلَامِ» خب أب است این جا. صدر روایت که مسلّم ابتدائاً شامل أم نمی‌شود. اما ذیلش این جوری بود «فَمَنْ أَدْرَكَ مِنْ وُلْدِهِ دُعِيَ إِلَى الْإِسْلَامِ فَإِنْ أَبَى قُتِلَ» بعد فرمود «وَ إِن أَسْلَمَ الْوَلَدُ لَمْ يَجُرَّ أَبَوَيْهِ وَ لَمْ يَكُنْ بَيْنَهُمَا مِيرَاثٌ.» اگر فرزند مسلم بشود این باعث این نمی‌شود که پدر و مادرش مسلمان تبعی حساب بشوند. او لم یجر آن‌ها را. پدر و مادر را. ممکن است کسی بگوید که این ذیل که فرموده لم‌یجر ابویه آن صدر أب از باب مثال است. آن صدر هم یعنی پدر و مادر اگر مسلمان شدند. پدر و مادر اگر مسلمان شدند ولد را به اسلام می‌کشانند. ولد مسلمان شد پدر و مادر را به اسلام نمی‌کشاند. این تناسب صدر و ذیل که در ذیل فرموده اگر فرزند آمد مسلمان شد پدر و مادر را به اسلام نمی‌کشد این تناسب اقتضاء می‌کند که در صدر هم حکم همین است که اگر پدر و مادر شد فرزند را می‌کشد. این تقریب استدلال است اما این تقریب استدلال محل تأمل و اشکال است. یعنی یک مطلب ذوقی است. اما یک ظهور ندارد. خب اگر حکم اسلام واقعاً این جوری است که اگر فرزند آمد پدر و مادر را نمی‌کشد. خب این را دارد ذیل این را می‌گوید. صدر هم فقط حکم مال پدر باشد. خب چه جور بیان بکنند بنابراین،‌ این یک تناسب ذوقی است که غیر از ظن چیزی افاده نمی‌کند. فلذا لایمکن الرکون الیه. خب ما به آن روایات دیگه اکتفاء می‌کنیم مسأله اجماع هم شیخ طوسی ادعای اجماع فرمودند که ان شاء الله عبارتش را فردا می‌خوانیم. و صلی الله علی محمد....

**پایان جلسه.**

1. . طور، آیه 21. [↑](#footnote-ref-1)